شکوفه ملک‌کیانی در گفت‌وگو با «شرق»:

با نور هنر، به مصاف تاریکی‌ها برویم



ملک‌کیانی، نفر ایستاده/ عکس: شرق

پرویز براتی: شکوفه ملک‌کیانی نگاه هنرمندانه خود را با اهداف بشردوستانه در هم آمیخته. این عکاس در پی آن است تا تاثیر متحول‌کننده‌ای را از این رهگذر در جهان ایجاد کند. وی برای دستیابی و یافتن راهکاری بهتر جهت کمک به جامعه، به رشته عکاسی روی آورد و تمام عواید اولین نمایشگاهش را برای ساخت مدرسه در جنوب تهران اختصاص داد. سال ۸۶ نمایشگاهی در مرکز استان مازندران برای حمایت از پروژه‌های بهزیستی برگزار و تمام عواید آن را به جمعیت دوستداران بهزیستی اهدا کرد. وی در سال ۲۰۱۱ مدال پارسی و دفترچه مخصوصی را که برای هشتادوسومین مراسم اسکار طراحی کرده بود برای حمایت از گرسنگان به دفتر برنامه جهانی غذا در ایران اهدا کرد و همچنین در سال ۲۰۱۲ برای همدردی با مردم ژاپن در سونامی ژاپن، مدالی را طراحی و به سفیر ژاپن در ایران اهدا کرد. او از سال ۲۰۰۹ مشاور هنری دفتر برنامه جهانی غذا سازمان‌ملل‌متحد در ایران است. او در بسیاری از بزرگ‌ترین و معتبرترین مسابقات بین‌المللی جهان رتبه‌های بالایی کسب کرده است که از جمله آنها می‌توان به کسب مقام دوم مسابقه بین‌المللی انجمن عکاسی کانادا در سال ۲۰۰۶، تنها عکاس ایرانی برگزیده در مسابقه بین‌المللی انجمن عکاسی آمریکا در سال ۲۰۰۷، برگزیده بیست‌ونهمین مسابقه بین‌المللی کنوک هیس بلژیک در سال ۲۰۰۸ و عکاس برگزیده مسابقه تراپیکال ایمیج آمریکا در سال ۲۰۰۹ اشاره کرد. او تاکنون در بزرگ‌ترین و بهترین گالری‌های نیویورک نمایشگاه‌های متعددی داشته و عکس‌هایش در معتبرترین نشریات جهان به چاپ رسیده است.

شما درس وکالت خوانده‌اید و در مصاحبه‌ای گفته‌اید پس از اتمام تحصیل در رشته حقوق در پی آن بودید که از طریق راهی متفاوت به مردم کمک کنید. چه شد عکاسی را برای طی کردن این راه انتخاب کردید؟

اگرچه انتخاب رشته حقوق کاملا آگاهانه و برای من بسیار مناسب بود، به این خاطر که می‌توانستم از نزدیک مشکلات مردم را لمس کنم و در این راه به آنان کمک کنم اما بعد از فارغ‌التحصیلی، تصمیم گرفتم با توجه به آگاهی‌ام از قانون، از راهی متفاوت به مردم کمک کنم و با به‌تصویر کشیدن واقعیت‌های زندگی، تلاش کنم سطح آگاهی مردم را نسبت به موضوعات اطرافشان بالاتر ببرم.

از بین شاخه‌های مختلف عکاسی دلیل تمرکزتان روی عکاسی مستند چه بوده است؟

هنر، قدرت و تاثیرگذاری نامحدودی دارد. من از هنر به‌عنوان ابزاری در جهت کمک به همنوعانم و بیان کردن افکارم استفاده می‌کنم؛ در نتیجه تمرکز من تنها روی یک رشته خاص در عکاسی نیست، بلکه حتی بسیاری از مواقع تمرکز من روی عکاسی نیز کم‌رنگ می‌شود و از رشته‌های دیگری در هنر استفاده می‌کنم.

سباستین سالگادو می‌گوید عکاسی هیچ چیز را تغییر نمی‌دهد، حد نهایی کاری که می‌تواند انجام دهد این است که امیدوار باشد بتواند به مردم نشان دهد که باید تغییری صورت بگیرد. شما با این نظر موافق‌اید؟

همه انسان‌ها در طول تاریخ شاهد تاثیرگذاری عکاسی بوده و هستند. در بسیاری از جنگ‌ها و بلایای طبیعی، ما شاهد تاثیرگذاربودن عکاسی بعد از به نمایش درآمدن عکس‌ها در رسانه‌های اجتماعی بوده و هستیم. به‌عنوان مثال می‌توان به زلزله‌ها و توفان‌هایی که در چندسال اخیر اتفاق افتاده است اشاره کرد که پس از انتشار عکس‌های عکاسان، چقدر کمک‌های بین‌المللی و داخلی افزایش پیدا کرده است.

در عکاسی مستند گاهی نیاز داریم زیبایی را فدای واقعیت کنیم. می‌دانید که نتیجه توجه‌نکردن به این اصل، ۱۰عکسی بود که «بزرگ‌ترین دروغ‌های تصویری» لقب گرفتند. شما در مستندنگاری‌هایتان چقدر به این اصل توجه دارید؟

حقیقتا من خود را یک مستندنگار نمی‌دانم.

از سفرهای‌تان به کشورهای مختلف بگویید و کارگاه‌هایی که برای زنان سرپرست خانوار و کودکان گذاشته‌اید...

همیشه در ذهنم دنبال راهی می‌گشتم تا بتوانم به انسان‌هایی که از نظر اجتماعی نیازمند حمایت هستند کمک کنم، به‌خصوص زنان سرپرست خانوار که شاید مسوولیت تربیت فرزندان و حمایت اعضای خانواده و کار در اجتماع به تنهایی برایشان طاقت‌فرسا باشد. به این خاطر مصمم شدم تا با گذاشتن کارگاه‌های متفاوت در مناطق مختلف ایران به زنان سرپرست خانوار کمک کنم. بهترین راه برای کمک به آنان این بود که به جای جمع‌آوری کمک برای آنان، سعی کنم به آنان فنی آموزش بدهم و سطح آگاهی آنان را نسبت به قابلیت‌هایی که دارند بالا ببرم تا بتوانند برای خود کار کنند و از آن طریق منبع درآمدی داشته باشند. در عین حال با ایجاد اشتغال در منزل، محیطی امن برای استمرار کارشان فراهم کرده و همچنین به تربیت و مراقبت فرزندانشان بپردازند. به این خاطر، مواد اولیه ساخت زیورآلات را برایشان تهیه کردم و در کارگاه‌های مختلفی به آنان آموزش ساخت زیورآلات دادم و پس از پایان پروژه، زیورآلاتی را که آنان ساخته بودند، از آنان خریداری و در بسته‌بندی‌هایی برای کمک به گرسنگان به فروش می‌رساندم. یعنی در واقع این پروژه یک پروژه چندبعدی است که هم زنان سرپرست خانوار را حمایت می‌کند و هم باعث کمک به گرسنگان می‌شود. در سفرهایی که به کشورهای مختلف داشتم، پیشنهادهای زیادی برای برگزاری این قبیل کارگاه‌ها به من می‌شود اما ترجیح و اولویت من، مردم کشور خودم بوده و هست.

و نتیجه آن؟

آنان هم‌اکنون با طراحی‌های زیبای خود زیورآلات درست کرده و مستقلا در بازارهای محلی آنان را می‌فروشند. به‌طور خلاصه از فواید این پروژه می‌توان به سه‌مورد اشاره کرد: توانمندکردن زنان سرپرست خانوار با آموزش فنون مختلف، ایجاد اشتغال در منزل، رشد خلاقیت و ایجاد امید برای آینده‌ای بهتر.

برخورد زنان و دخترانی که بین‌شان رفتید و برای آنها کارگاه گذاشتید چطور بود؟ منظورم تفاوت برخورد قبل و بعد از کلاس‌هاست...

در جلسات اول حس می‌کردم اعتمادبه‌نفس آنان کمی پایین است و به این خودباوری نرسیده‌اند که بتوانند کاری انجام دهند و پی به قابلیت‌های خود نبرده بودند. اما با گذشت زمان و خلق کارهای دستی‌شان، هر روز شاهد ابتکارات آنان بودم و مسلما این قضیه در برخورد آنان نسبت به من هم تاثیر داشت.

چه شد و از چه زمان به‌عنوان مشاور هنری برنامه جهانی غذا مشغول همکاری با دفتر سازمان‌ملل شدید؟

همه‌چیز از یک جعبه کارت‌پستال نوروز شروع شد. سال ۱۳۸۷ قرار شد یک مجموعه از کارهای ماکروفتوگرافی من، کارت پستال نوروز برنامه جهانی غذا شود و یک سال بعد یعنی از سال ۲۰۰۹/۱۳۸۸ به‌عنوان مشاور هنری برنامه جهانی غذا با این سازمان همکاری می‌کنم.

وظایف شما در این دفتر دقیقا چیست؟

من به این امید هستم که با نور هنر بر تاریکی‌های تلخ بشریت پرتو افکنم، مانند گرسنگی. من در این دفتر می‌کوشم تا از قدرت هنر در مبارزه با گرسنگی استفاده کنم.

از نمایشگاه «هنر انسان‌دوستی» بگویید؛ اینکه ایده نمایشگاه، اول بار کی و توسط چه کسی مطرح شد. دیگر اینکه ضرورت برپایی این نمایشگاه چه بود؟

ایده نمایشگاه حدودا سه‌سال پیش اولین‌بار توسط من مطرح شد و تقریبا یک‌سال قبل از اینکه این پروژه را شروع کنم با چندین نفر از روسای گالری‌های نیویورک و پاریس که بیش از ۳۰سال در این کار تجربه دارند مکاتبه کردم و بعد از آن جلسات متعددی با آنان گذاشتم تا بتوانم این پروژه را در حد استانداردهای بین‌المللی انجام بدهم و زمانی که من چیزهایی که در ذهنم می‌گذشت را مطرح می‌کردم تقریبا برای همه کاری محال به‌نظر می‌آمد البته از نظر حجم کار و مدیریت این پروژه با کیفیتی که مورد نظر من بود. ولی با توجه به حجم بالای کار باید بگویم که وقتی انسان حس می‌کند که بنیان‌گذار یک حرکت فرهنگی و بشردوستانه است، با انرژی بیشتری کار می‌کند و همه هنرمندانی که من با آنها تماس گرفتم با تمام وجود مشتاق همراهی با کمپین «چالش گرسنگی تا صفر» بوده‌اند. آنان با اشتیاق آثار ارزشمند خود را در راستای جذب منابع و افزایش آگاهی در زمینه مبارزه با گرسنگی به برنامه جهانی غذا اهدا کردند و همچنین از خانم لیلی گلستان تشکر می‌کنم که هم در پروژه سال گذشته و هم در پروژه امسال در کنار من بودند و برای بهتر برگزار شدن این پروژه از هیچ کمکی دریغ نکردند.

آیا آخرین مجموعه عکس‌تان همان است که سال گذشته در موزه صلح روی دیوار بردید؟

آخرین مجموعه کارهای من در واقع مجموعه «روح جنگ» نام دارد که موضوع آن صلح است و در واقع یک کار ضدجنگ است. این مجموعه چندماه پیش در نیویورک به نمایش درآمد و بسیار مورد استقبال واقع شد.

این عکس‌ها از مستند فاصله گرفته و به فوتوآرت گرایش پیدا کرده. آیا این تغییر رویکرد عامدانه بوده است؟

بله، کاملا درست است. من مدت زیادی بود که در مورد جنگ کتاب‌های مختلفی را مطالعه می‌کردم، بخصوص جنگ ایران و عراق. هدفم این بود که از المان‌های واقعی جنگ برای به‌تصویر کشیدن صلح استفاده کنم؛ یعنی کلاه و پوتین و ماسک اکسیژنی که واقعا به جنگ رفته باشند و از آنها استفاده شده باشد. این مجموعه در واقع ادای دین من به زنان و مردانی است که برای آسایش و آزادی ما جنگیدند. از یاد نبریم زنان و مردان سربازی را که برای دفاع از کشورشان و آسایش و نجات انسان‌ها و ایجاد امنیت و صلح از همه‌چیز خود گذشتند و وجود خود را قربانی کردند و همچنین سربازانی که نجات یافته ولی مسلما با درد و آسیب‌های ناشی از جنگ دست‌وپنجه نرم می‌کنند و به امید آینده‌ای امن و مطمئن زندگی را به تک‌تک انسان‌ها هدیه می‌کنند. امیدوارم عکس‌های من بتواند بالاترین و بزرگ‌ترین قدردانی را از زنان و مردانی که برای آسایش و آزادی ما جنگیدند، به تصویر بکشد.

تصمیم به برپایی نمایشگاه ندارید؟

یک پیشنهاد از یک گالری در پاریس دارم که در حال مذاکره هستم و احتمالا یک نمایشگاه در نیویورک برای سال ۲۰۱۵ خواهم داشت.

چه توصیه‌ای برای افرادی دارید که می‌خواهند مانند شما از خلاقیت و توانایی‌هایشان برای کمک به همنوعانشان و انجام کارهای بشردوستانه استفاده بکنند؟

از نظر من، انسان باید به کاری که می‌خواهد انجام دهد باور و ایمان داشته باشد، مهم نیست که آن کار کوچک باشد یا بزرگ، حتی تلاش‌های کوچک هم در جهان می‌تواند تاثیر خوبی از خود به جای بگذارد، اگر پشت آن کار باور و اعتقاد محکمی باشد. من فکر می‌کنم انسان نباید برای ذهنش حد و مرزی قایل شود و باید ذهن خود را رها کند و از شکست‌خوردن نترسد. شهرت، ثروت و یا خانواده‌ای که در آن به دنیا آمده‌ایم هرگز باعث متفاوت‌بودن یا برتری میان انسان‌ها نیست و تنها چیزی که مهم است این است که همه ما با هم برابر هستیم و باید به هم کمک کنیم و با احترام در کنار هم قدم برداریم، دست هم را بگیریم و از آسیب‌زدن به هم بپرهیزیم.

در حاشیه اهدای تندیس خانه سینما به مجموعه عکس «اشباح»

عکس سینما یا عکاسی سینمایی؟



رضا معطریان

۱ دو سینما در دو گوشه میدان شهدای تهران (ژاله) پاتوق ما، بچه‌های محله آهنگ بود که همگی عشق سینما بودیم. تقریبا هر وقت پول بلیت سینما و ساندویچ تخم‌مرغ بعد فیلم جور می‌شد به سینما می‌رفتیم. سینما ژاله دو ویترین داشت که ما برای دیدنش هر هفته به سراغش می‌رفتیم و داستان فیلم را قبل و بعد از دیدن فیلم، بارها از لابه‌لای عکس‌ها پیدا می‌کردیم. این عکس‌ها هنوز در ذهن من باقی مانده‌اند؛ صحنه‌های اکشن و نماهای درشت ستارگان سینما که همگی مزین بودند به یک مهر گنده وزارت فرهنگ، این عکس‌ها من و دوستانم را تشویق به رفتن به سینما و دیدن چندباره فیلم‌ها می‌کرد. این ویترین‌ها بهانه شرطبندی من و دوستانم بود که این عکس مربوط به کدام صحنه از فیلم است، آیا اصلا در فیلم بود، آیا توی فیلم هم از این زاویه بود. این عکس‌ها هنوز در دفتر خاطرات من باقی هستند.

۲ سال‌هاست که سینمای ایران حلقه ارتباط فرهنگی ما با دنیای بیرون است و بعد از چند چهره جنجالی در جهان سیاست، این سینماگران ایرانی هستند که به آدرس‌های دقیق فرهنگی ما بدل شده‌اند؛ فیلمسازانی مانند عباس کیارستمی، اصغر فرهادی و رخشان بنی‌اعتماد. حضور پررنگ سینما و سینماگران ما در جشنواره‌ها و فستیوال‌های بزرگ، توجه رسانه‌ها و مردم دنیا را به سینمای ما جلب کرده است و همین نکته سبب شده نشریات معتبر دنیا نگاه جامعی به سینمای ما داشته باشند و به تبع آن، عکس‌های سینمای ایران در بین صفحه‌های این نشریات دیده شوند.

این عکس‌ها حاصل تلاش عکاسان سینماست که هریک در دوره‌های مختلف در جهت بالا بردن سطح کیفی عکس سینما بسیار کوشیده‌اند؛ عکاسانی چون اصغر بیچاره، عزیز ساعتی، میترا محاسنی، غوغا بیات و... . این استخوان‌خردکرده‌های عکاسی سینمای ایران مسیر عکاسی سینمای ایران را صاف کردند تا نسل بعد از خود راحت‌تر و در جایگاه بهتری کار حرفه‌ای خود را انجام دهند. این نسل، راهگشای عکاسانی مانند علی نیک‌رفتار، بابک برزویه، سیامک زمردی‌مطلق، احمدی و... شدند.

۳ در دهه اخیر سینمای ایران و جهان به سمت دیجیتالی‌شدن پیش رفته و می‌روند و همین تغییر، سبب شده حرفه‌های موجود در بدنه سینما تغییرات گسترده‌ای پیدا کند. عکاسی یکی از همین حرفه‌هاست که با پدیده دیجیتال به طور کلی تغییر کرده است. عکاسی با دوربین‌های دیجیتال این امکان را برای عکاسان نسل نو سینمای ایران فراهم کرده است که در کنار وظیفه حرفه‌ای خود، به ابتکارات بسیار زیبایی دست بزنند که موجبات غنی‌ترشدن عکس‌های یک پروژه سینمایی را فراهم کنند. این عکس‌ها صرفا با کارگردانی عکاس و در شرایط نوری غیر از نور صحنه و با همکاری ستارگان سینمای ایران به دست آمده است. این عکس‌هایی که برخاسته از ذهن عکاس است کمتر مورد توجه تهیه‌کنندگان قرار می‌گیرد و صرفا عکاس از سر ذوق و نه در چارچوب وظیفه سازمانی‌اش اقدام به آفرینش این عکس‌ها می‌کند؛ عکس‌هایی که به مراتب از شرایط تولید فیلم در ایران بسیار بالاتر هستند.

۴ در جشن خانه سینمای امسال ایران، سحاب زریباف با مجموعه عکس فیلم سینمایی «اشباح» به کارگردانی داریوش مهرجویی توانست مقام اول و تندیس زرین خانه سینما را به دست آورد. سحاب که در خانواده‌ای سینمایی پرورش یافته، توانسته است راه خود را در عکاسی سینما آهسته و پیوسته ادامه دهد و در آستانه پایان اولین دهه فعالیت حرفه‌ای خود، ارزشمندترین جایزه زندگی‌اش را کسب کند. عکس‌های سحاب بسیار چشم‌نواز هستند و می‌توان در سطح بالاتری از فیلم مورد ارزش‌گذاری واقع شوند. این مجموعه در عین سینمایی‌بودن جلوتر از خود اثر سینمایی (اشباح) است. عکس‌های سحاب از لابه‌لای پلان‌های سینمایی مهرجویی و قاب‌های کلاری به دست نیامده‌اند و بدون شک صرفا از ذهن آگاه و خلاق سحاب بیرون آمده‌اند. عکس مهتاب کرامتی که دست به سوی سایه ایجادشده از شاخه‌های لخت درخت روی پارچه سفید گروه فیلمبرداری برده است، بسیار شاعرانه و برخلاف تم اصلی فیلم است؛ عکسی بسیار زیبا، که درون خود و به‌عنوان یک اثر مستقل همه‌چیز دارد. ترکیب‌بندی دقیق، لحظه بسیار جذاب و فرم شاعرانه، همه‌وهمه در خدمت دیدن یک عکس خوب هستند که می‌توان آن را بارها دید و لذت برد.



عکس: سحاب زریباف

۵ مجموعه سحاب زریباف در عین سینمایی‌بودن، سینمایی نیستند و می‌توان آن را به‌عنوان یک اثر مستقل در حوزه استیج فتوگرافی مورد ارزیابی قرار داد. این عکس‌ها در بطن یک فیلم تولید شده‌اند ولی جهش ژنی پیدا کرده‌اند و تفاوت‌های فراوانی از مولود خود دارند. اگر عنوان فیلم اشباح را از روی این مجموعه برداریم متوجه نکاتی می‌شویم که ساخته و پرداخته ذهن عکاس است تا کارگردان و سایر عوامل فیلم. در این عکس‌ها نه از نورپردازی گروه فیلمبرداری خبری هست، نه از گریم طراح گریم و نه از دکور طراح صحنه و حتی نشانه‌ای از میزان‌سن کارگردان. این عکس‌ها ساخته و پرداخته ذهنی است که از فیلم جلوتر بوده است و مطابق سناریو پیش نرفته‌اند. اما نکته اصلی این است که آیا ما باید این عکس‌ها را عکس فیلم بدانیم و به‌عنوان عکس سینما مورد ارزیابی قرار دهیم یا عکس‌های خلاقانه‌ای از سحاب زریباف در فضای سینما بدانیم، این عکس‌ها گرچه در اتمسفر سینما گرفته شده‌اند اما جز در یک عکس و سیاه‌وسفید بودن هیچ ربطی به خود فیلم ندارند. این نکته ظریف محل اشکال است و به نظر می‌رسد زمان آن فرارسیده که از عکاسی سینما به همت دست‌اندرکاران این حرفه شریف بازتعریفی داده شود که در یک پروژه سینمایی چه میزان از عکس‌ها باید عین فیلم باشد و تا چه میزان می‌توان به‌عنوان یک هنرمند مستقل، آزادانه و رها دست به خلاقیت و بازآفرینی زد. این تعریف باید در شرح فراخوان مسابقه‌ها مدنظر قرار گیرد تا تکلیف بر همگان مشخص شود.

۶ اما نکته‌ای که سبب شده است عکاسان دست به ابتکار عمل بزنند ریشه در شرایط سینمای ما دارد. فیلم‌های سینمای ایران فقر تصویری هولناکی دارند و کمتر با پروژه‌هایی مانند محمدرسول‌الله ساخته مجید مجیدی روبه‌رو هستیم. غالب پروژه‌های سینمای ایران بسیار حقیر و کوچک دیده می‌شوند تا امکان ساخت و عرضه پیدا کنند. این کوچک‌سازی سبب شده فیلم‌ها شرایط آپارتمانی به خود بگیرند و همین نکته باعث شده فیلم‌های ایرانی از صحنه‌های عظیم و فاخر خالی باشند و در واقع دست عکاس برای رسیدن به عکس‌های جذاب و متنوع بسته بماند. در این شرایط عکاس دست به کارهای خلاقانه می‌زند تا ضعف بستر اصلی را که همان فیلم است در کارهایش جبران کند. عکس‌های سحاب زاییده همین شرایط امروز سینمای ماست، عکس‌هایی که شاعرانه هستند و ما را به دیدن فیلمی دعوت می‌کنند که شاعرانه نیست. عکس‌های سحاب زریباف در عین سینمایی‌بودن سینمایی نیست و یک اثر مستقل است.

پیشخوان قهوه‌ای

هنر ایران پیشتاز حراج «بونامز» لندن

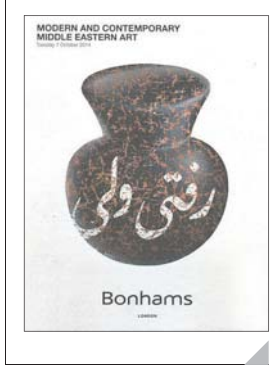
طاهره شعاعی

حراج آثار هنری مدرن و معاصر خاورمیانه بونامز، عصر سه‌شنبه هفتم اکتبر (۱۵مهرماه) در حالی در لندن با ارایه ۸۳ اثر از هنرمندان ایران، مصر، عراق، سوریه، لبنان، سودان، الجزایر، ترکیه و مراکش برگزار خواهد شد که بیشترین آثار از هنرمندان ایرانی به این حراجی بین‌المللی راه یافته است.

این حراجی پنج بعدازظهر به وقت محلی در خیابان نیوباند پلاک ۱۰۱ حراج‌خانه بونامز برپا می‌شود و در آن ۳۴ اثر از هنرمندان ایرانی، ۲۳ اثر مصری، ۱۰ اثر عراقی، هشت اثر سوری، چهار اثر لبنانی و یک اثر از هریک از کشورهای ترکیه، الجزایر، اردن و مراکش در قالب‌های نقاشی، نقاشیخط، مجسمه و عکس روی میز حراج می‌رود.

در این حراجی دو اثر ایرانی از حیث برآورد اولیه رکوردهای بالایی دارند: اثری از حسین زنده‌رودی که ۱۳۰ تا ۲۰۰هزاردلار برآورد شده و نقاشی‌ای از دوره‌های نخستین کاری سهراب سپهری که ۱۲۰ تا ۱۷۰هزاردلار قیمت‌گذاری شده است؛ اختصاص هر دو جلد پشت و روی کاتالوگ بونامز به اثر فرهاد مشیری از مجموعه معروفش کوزه‌ها، خود گویای حساب ویژه‌ای است که این حراج‌خانه برای هنر ایران باز کرده است؛ بر همین مبناست که قیمت پایه دیگر آثار ایرانی نیز برآوردهای قابل‌ملاحظه‌ای دارند: اثری از منیر فرمانفرمایان با عنوان «ستاره‌ها» ۹۳هزاردلار، نقاشیخط سیدمحمد احصایی با عنوان «عشق» ۷۹هزاردلار، تابلویی از مجموعه کیک‌های فرهاد مشیری ۷۴هزاردلار، دو نقاشی از بهمن محصص و فرهاد مشیری هریک ۶۶هزاردلار، دو نقاشی از رضا درخشانی و کوروش شیشه‌گران هریک ۵۸هزاردلار، اثر سیراک ملکونیان ۳۶هزاردلار، آثاری از فریده لاشایی و رضا آرامش هریک ۳۳هزاردلار، یک پرتره اثر آیدین آغداشلو ۲۳هزاردلار، اثری از محسن وزیری‌مقدم ۲۱هزاردلار، چهار اثر فریدون آو، نصرالله افجه‌ای، رضا مافی و عکسی از مجموعه پنجره عباس کیارستمی هریک ۲۰هزاردلار، نقاشیخط سرخ‌رنگی از علی شیرازی ۱۸هزاردلار، اثر دیگری از حسین زنده‌رودی ۱۷هزاردلار، اثری از فرامرز پیلارام ۱۳هزاردلار، یک مجسمه بسیار کوچک هیچ و صندلی پرویز تناولی ۱۲هزاردلار، اثری از اردشیر محصص ۱۲هزاردلار، عکسی سه‌قطعه‌ای از رضا کیانیان هفت‌هزاردلار، نقاشی کوچکی از پروانه اعتمادی پنج‌هزاردلار، یک کاریکاتور از کامبیز درم‌بخش هزارو۵۰۰دلار و... .دیگر هنرمندان ایرانی که از آنان آثاری در حراج بونامز لندن ارایه می‌شود عبارتند از:

عین‌الدین صادق‌زاده، بهمن دادخواه (دواثر)، نصرت‌الله مسلمیان، شیرین نشاط، رضا لواسانی، علی بنی‌صدر، کامی یوسف‌زاده، رکنی حائری‌زاده، محمود احمد، شادی قدیریان، آرش میرزایی، مهرداد شوقی، لیلا پازوکی و اثر دیگری از رضا آرامش. همچنین حضور آثاری از چهره‌های مهم هنر عرب از فاتح مدرس سوری، لویا کیالی و پل گریگوسیان گرفته تا ایمن بعلبکی، جوان لبنانی این رقابت فروش هنر خاورمیانه در لندن را جذاب‌تر کرده است. گفتنی است حراج گذشته بونامز لندن درخصوص هنر خاورمیانه هشتم آوریل ۲۰۱۴ برپا شد که با فروش ۷۰۰هزاریوندی آثار هنرمندان ایرانی و ثبت ۱۰ فروش بالای ۲۰هزاریوند برای هنر ایران همراه بود که در آن آثار اغلب هنرمندانمان نظیر زنده‌رودی، احصایی، مشیری، درخشانی، کیارستمی، علی شیرازی، آیدین آغداشلو، افشین پیرهاشمی و... در حضور هنرمندانی از هند، ترکیه، مصر، عراق، لبنان، امارات، مراکش، تونس، لیبی، یمن، عمان، کویت، سوریه و... با اقبال روبه‌رو شده بود.



ادامه از صفحه ۷

نویسنده به ریشه می‌رود

موضوع جور برای ما هنوز مجهول بود. برای همین باز به آن بحث برگشتیم. نادری از گوناگونی جورها در ایران گفت و از تاثیری گفت که ادبیات و ادبیات نمایشی ما هرچند اندک از آن گرفته است: «از بزرگ ما در ادبیات نمایشی و رمان چون محمود دولت‌آبادی و... به این نکته دقت دارند که تا ما جورهای مردممان را نفهمیم نمی‌توانیم بسامد و فرکانس کلامشان را درک کنیم. شما به سمت کردستان بروید. زبان خودشان را دارند. از نون‌شب برای تئاتر ایران واجب‌تر است که نویسندگانشان برونـد جورهای مختلف را پیدا کنند و وقتی تکامل پیدا کرد، آرام‌آرام به شکل نمایشی فکر کنیم؛ اینکه قرار است چه شکل نمایشی داشته باشیم. مساله مهم‌تر از فرم، شکل هم هست و آرام‌آرام در یک کوشش ۵۰ تا ۶۰ ساله نه انکار کنیم و بفهمیم و در نهایت به تئاتری برسیم که در هرجای ایران قابلیت داشته باشد و آرام‌آرام رنگین‌کمانی از این سی‌وسه‌پاره ملت نمایش داد.»

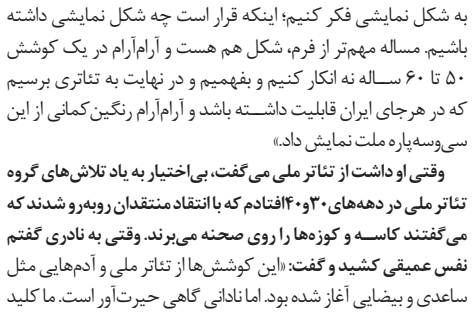
وقتی او داشت از تئاتر ملی می‌گفت، بی‌اختیار به یاد تلاش‌های گروه تئاتر ملی در دهه‌های ۳۰و۴۰افتادم که با انتقاد منتقدان روبه‌رو شدند که می‌گفتند کاسه و کوزه‌ها را روی صحنه می‌برند. وقتی به نادری گفتم نفس عمیقی کشید و گفت: «این کوشش‌ها از تئاتر ملی و آدم‌هایی مثل ساعدی و بیضایی آغاز شده بود. اما نادانی گاهی حیرت‌آور است. ما کلید فهم را گم کردیم. کلید فهم جوروتورشان را گم کردیم.»

«این کلید فقط در سینما و تئاتر گم نشده است.» این را من گفتم و از نویسندگان بزرگ، از مارکز که نوشته‌هایش انگار خود اوست و از اروهان پاموک که وقتی می‌نویسد تو بی‌اختیار در استانبول رها می‌شوی. اینها نویسندگانی هستند که شـهرت جهانی پیدا کردند.» نادری هم به آن اشاره کرد و گفت: «فراموش کرده‌ایم که تا ریشه یک درخت را نشناسی، نمی‌توانی آن را بزرگ کنی و چون فرهنگ باغبانی نداریم و فرهنگمان کشاورزی است که یک‌ساله به ثمر می‌رسد.»

او برای درمان این بیماری به شیوه خودش تعبیر جالبی را گفت: «ما کیسـتیم؟ کیست در لغت تومور اسـت باید تکه‌برداری کنیم و ریشه بیمـاری را پیدا کنیم. اما این اتفاق نمی‌افتد ما مدام در حال تقلیدیم؛ تقلیدی عوامانه از چیزهایی که به‌شدت روشنفکرانه است. در حالی که در سرزمینی که فرهنگ ملی دارد، چنین اتفاقی نمی‌افتد. نمی‌خواهم این حرف‌ها را بگویم تا شبیه شعار و شوآف باشد. این نمایشنامه تاکید بر این نکته است که نویسنده باید جور خودش را بداند.»

از پایین همچنان صدای دست و جیغ و هورا می‌آمد و بحث ما بیشتر پیرامون متن بود. در حالی که می‌دانستم متن و کلمات فقط دغدغه‌های نادری نیستند که ادبیات را پدارنه می‌داند: «در حالی که ما هیچ‌وقت به سمت مادرانمان نمی‌رویم که فولکلور و فرهنگ را درون خودشان دارند.»

همان‌طـور که دسـت به لبه گرم لیـوان چایی می‌کشـیدم، به یاد خاطره‌ای از بهرام بیضایی افتادم و آن را برای نادری تعریف کردم: «یادم



هست یک‌بار از آقای بیضایی پرسیدم چرا اینقدر زنان در کارهای شما پررنگ هستند. ایشان جوابی داد که امشب از شما هم به شکل دیگری شنیدم؛ گفت: «مادران میراث گذشته را منتقل می‌کنند. این در کارهای شما هم دیده می‌شود.» تعبیر بیضایی برای نادری هم جالب بود و گفت: «در جوامعـی که زنان را از آینده بـه حال می‌آورند، همه‌چیز به عقب برمی‌گردد. این آثار که به فولکلور و فرهنگ می‌پردازد، به فرهنگ مادرانه می‌پردازد. مادرها هیچ‌وقت فرصت ابراز نداشـتند یا اگر هم داشتند، ما سر بر زانویشان می‌گذاریم.»

شنیده بودم در حال آماده‌سازی نمایش تازه خودش است؛ نمایشی که همین امروز هم یکی از موضوعات جلسه‌اش با رییس خانه هنرمندان بود. اما این را هم شنیده بودم که برای به صحنه‌آوردن این نمایش با یک چالش جدی روبه‌روست؛ انتخاب بازیگر. وقتی این را به عنوان چالش گفتم، فهمیدم موضوعی اسـت که ذهنـش را خیلی درگیر کرده چون گفت: «به نظر می‌آید که بازیگر برای این نقش پیدا نکنم. مشـکل من فقط بازیگر چندزبانه نیست. بازیگری است که قادر باشد در زبان به ریشه برود و بالا بیاید و ما چنین بازیگری را نداریم. البته بازیگرانی هستند که باید در فرصتی بگردم و پیدایشان کنم.»

محسن حسن‌زاده به شوخی گفت آخرش هم خودتان در این نقش بازی می‌کنید. خنده‌ای کرد و گفت که بعید نیست. وقتی پرسیدم چرا بازیگری مناسـب نقش پیدا نمی‌کنید، اولش این نکته را تاکید کرد که ممکن است بازیگران خیلی خوششان نیاید اما خطاب به دوستان بازیگر خودش می‌گوید: «آقتی که وجود دارد درباره نوشـتن و نویسـندگان ما... اینکه نمی‌شـنوند... در بازیگری هم هست. هیچ اصالتی به گوش نمی‌دهند، دهان هستند. دهان‌های سخنگو هستند نه گوش‌های شنوا کـه هرچیزی را بفهمند و تجزیه و تحلیل بشناسـند. بخش مهم این موضوع ضعف آکادمی ماست. آکادمی‌های ما تربیت نمی‌کنند. سال‌ها قبـل من بارها گفتم چرا نمی‌توانید واحـدی بگذارید که در آن لهجه آموزش می‌دهند؟ ما بازیگران باهوشی داریم. در دنیا لهجه‌ها را آموزش می‌دهند. نه‌فقط برای اینکه کسی مثلا اصفهانی یا رشتی صحبت کند. به خاطر اینکه آرام‌آرام به این سمت برویم که به جنگل پردرخت برسیم. ما «جور»های متعدد زبانی داریم که هنوز پیدایشان نکرده‌ایم.»

و محسن حسن‌زاده ادامه داد به جایش لهجه‌ها را مسخره می‌کنیم؛ موضوعی که نادری هم آن را تایید کرد و گفت: «تپش درونی یک لهجه را درک نمی‌کنیم، طنزش می‌کنیم. وقتی نمی‌فهمیم کار نفهمیده می‌شود. این آفت در برخی از بازیگران ما هست. وقتی تکس‌های اینطوری خوانده می‌شـود، اینها معمولا اول انکار است. به محض اینکه یک نویسنده با انکار بازیگر مواجه می‌شـود در زمانی کـه او کارهای دیگری هم دارد، کوششی برای تربیت این پیدا نمی‌کند، آرام‌آرام به سمت کسی می‌روی کـه خودش این لهجه را پیدا کنی. در حکایت رحمان این مشـکل را داشتم. در مسیر زاینده‌رود البته بازیگرانی چون دکتر سلطانی بودند که کوشش کردند به زبان اصفهانی برسند. جست‌وجو کم است. دلایلش هزارتا است به یکی از آنها اشاره کنم نمی‌صرفه.»

درباره بازیگری حرف‌های زیادی می‌شـد زد اما پرهیز نادری از اینکه به بازیگران برنخورد. بحث خیلی گل انداخته بود اما سـاعت داشت به ۱۰شـب نزدیک می‌شد و با آنکه هنوز صدای موسیقی تند و جشن در خانه هنرمندان می‌آمد، اما کم‌کم همه داشتند به سمت خانه می‌رفتند. همان‌طور که از خانه هنرمندان دور می‌شدم، میان هیاهوی مردمی که از جشن آمده بودند به «جور»ها و «تور»هایی فکر کردم هنوز پیدا شدند و به مردی که در جست‌وجو آنها دغدغه مهم او است.